



## در آفاق

بسیاری از واژه‌ها علاوه بر مفهوم، مصداق نیز دارند؛ مثل واژه قلم، خانه، کفش و ... . چنین واژه‌هایی هرگاه تعریف می‌شوند، گاهی به لحاظ مفهوم، تعریف و تفسیر می‌شوند و گاهی به لحاظ مصداق. از زاویه نخست تعریف به مؤلفه‌های ذاتی معنا و نیز ابعاد و گستردگی آن نگاه دارد، قطع نظر از اینکه مفهوم مورد تفسیر در خارج مصداق و مظهر و نمونه عینی داشته باشد یا نه و قطع نظر از اینکه آن مصداق و نمونه کامل و خالص باشد یا ناقص و ناخالص.

اما از زاویه دوم، توصیف و تشریح ویژگیها و مشخصات مصداق و واقعیت عینی مفهوم مد نظر است و معنا نه به صورت ذهنی بلکه به صورت عینی معرفی می‌شود. در این حالت ممکن است مصداق و واقعیت عینی یک مفهوم، معادل دقیق اجزاء ذهنی آن نباشد؛ زیرا واقعیت عینی تحت تأثیر عوامل خارجی، کم و زیاد یا کامل‌تر و ناقص‌تر می‌شود.

به عنوان نمونه مفهوم توپ با مصداق و نمونه عینی آن تفاوت دارد. در مفهوم توپ، رنگ، ماده خاص و کیفیت اخذ نشده است، اما مصداق و نمونه عینی آن خالی از این امور و عوارض نیست.



این دو رویکرد در رابطه با تعریف واژه‌ها نسبت به همه الفاظ و اصطلاحات که دارای مصداق و نمونه خارجی هستند وجود دارد.

واژه دموکراسی نیز این گونه است. این واژه به لحاظ مفهومی عبارت است از حکومت مردم. یعنی حکومتی که از اراده مردم برخاسته باشد و مردم خود با اراده و اختیار، نهاد حکومت را تشکیل داده باشند در برابر حکومت استبدادی یا پادشاهی یا هر حکومت دیگری که بدون خواست مردم بر آنان تحمیل می‌شود. پس از نظر مفهوم این واژه بیانگر یک نوع روش حکومت است و بس. اما اینکه شکل حکومت چگونه باشد یا محتوا و درونمایه آن چه باشد در مفهوم آن وجود ندارد این در حالیست که مصداق و نمونه‌های عینی و خارجی آن اولاً از نظر شکل گوناگون است، گاهی ریاست جمهوری است و گاهی پارلمانی و ثانیاً از نظر درونمایه و محتوا، هیچگاه خالی و عاری از ویژگیها و خصوصیات زائد نیست و نه تنها نیست که اساساً نمی‌تواند باشد. برای توضیح این حقیقت اندکی نهاد حکومت را از نظر ابعاد و وظایف تحلیل می‌کنیم.

حکومت نهادی است که به اداره و مدیریت کشور می‌پردازد. یعنی از یک سو روابط افراد جامعه را با یکدیگر سامان می‌دهد تا امنیت و عدالت فراهم شود و افراد در سایه آن به رشد و ترقی برسند و از سوی دیگر رابطه جامعه را با جوامع دیگر در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی و غیره تنظیم می‌کند تا در فضای همکاری و تعاون با جوامع دیگر، راههای توسعه و پیشرفت همه جانبه هموارتر گردد. بخش نخست را سیاست داخلی و بخش دوم را سیاست خارجی می‌نامند.

جامعه فاقد اعتقاد، در روی زمین نداریم که بدون باور به یک سلسله آرمانها و ایده‌آلها حکومت تشکیل بدهد.



البته این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که برخی از مصادیق و نمونه‌های عینی دموکراسی، مثل لیبرال دموکراسی حاکم در جوامع غربی که محتوا و درونمایه‌اش از لیبرالیسم مایه می‌گیرد با جامعه دینی ناسازگار است؛ زیرا چنین دموکراسی بر اراده رها شده انسان و به تعبیر ادبیات دینی ما بر هوس استوار است.

و ثانیاً دموکراسی در جامعه دینی با دموکراسی در جامعه غیر دینی در عین اینکه متفاوت است، چون در یکی اراده و خواست مردم از معیارهای دین پیروی می‌کند، ولی در دیگری از معیارهای غیر دینی، اما در هر دو صورت جوهر و حقیقت آن محفوظ است و در هر دو نوع جامعه، دموکراسی وجود دارد. این گونه نیست که در جامعه دینی به لحاظ حاکمیت دین بر اراده مردم، دموکراسی قابل تحقق نباشد و چنانکه برخی ساده اندیشان می‌پندارند، بین دین و دموکراسی ناسازگاری باشد. زیرا همانگونه که اشاره شد در تمام جوامع اراده مردم از یک سلسله عوامل معرفتی و اخلاقی پیروی می‌کند. این به معنای نفی دموکراسی نیست. دموکراسی وقتی منتفی می‌شود که اراده مردم در تشکیل و ایجاد حکومت اعمال نشود، نه اینکه از قواعد خاص پیروی نکند و گرنه هیچگاه دموکراسی در خارج تحقق پیدا نمی‌کرد. از همین روست که دموکراسی در آمریکا همان اندازه وجود دارد که در فرانسه هست. با اینکه یکی از شرایط رئیس‌جمهور در آمریکا این است که مسیحی باشد. واضح است که این شرط تحت تأثیر عقیده دینی در قانون اساسی آمریکا تعبیه شده است. اما با دموکراسی منافات ندارد؛ زیرا مردم آگاهانه اراده‌شان را در قالب عقیده‌شان اعمال کرده‌اند.

البته این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که برخی از مصادیق و نمونه‌های عینی دموکراسی، مثل لیبرال دموکراسی حاکم در جوامع غربی که محتوا و درونمایه‌اش از لیبرالیسم مایه می‌گیرد با جامعه دینی ناسازگار است؛ زیرا چنین دموکراسی بر اراده رها شده انسان و به تعبیر ادبیات دینی ما بر هوس استوار است و از آنجا که دین به هوس افسار گسیخته مجال نمی‌دهد، طبعاً با حکومت برآمده از آن نیز ناسازگار است. لذا یا باید دین از صحنه سیاسی کنار برود، چنانکه در جوامع غربی این اتفاق (جز



در مورد برخی امور کم ارزش) افتاده است و یا لیبرال دموکراسی.

اما این ناسازگاری، ناسازگاری بین دین و دموکراسی نیست، بلکه بین دین و لیبرالیسم است. بنابراین کسانی که بین دین و دموکراسی به طور مطلق ناسازگاری می‌بینند بین مفهوم و ماهیت دموکراسی با مصداق خاصی از آن یعنی لیبرال دموکراسی خلط کرده‌اند و در حقیقت به مغالطه مفهوم به مصداق گرفتار شده‌اند. تا اینجا سخن در سازگاری و ناسازگاری دین و دموکراسی بود. اما اینک سؤال این است که از نمونه‌ها و مصادیق دموکراسی کدامیک بهتر و سودمندتر است آیا لیبرال دموکراسی غربی بهتر است یا دموکراسی دینمدار؟

اگر قضاوت و داوری در این زمینه نسبت به جامعه دینی باشد و بخواهیم در جامعه‌ای که اکثریت مردم آن دیندارند، میان مصادیق دموکراسی، انتخاب و گزینش کنیم، پاسخ روشن است. زیرا همانگونه که اشاره شد لیبرال دموکراسی به لحاظ درونمایه لیبرالیسم نمی‌تواند نظام مطلوب باشد؛ زیرا بخاطر تضاد لیبرالیسم و اصالت هوس با دین و ارزشهای دینی، حاکمیت دموکراسی لیبرال باعث تضاد فرهنگی و ارزشی در جامعه شده و انسجام اجتماعی را تضعیف و احیاناً نابود می‌کند. آنگاه در چنین وضعیتی مردم یا باید دین و ارزشهای دینی‌شان را حفظ کنند و یا نظام حکومتی را. و از آنجا که دین ریشه‌های عمیق و ژرف در باور و باطن دینداران دارد، طبعاً مردم در این نزاع و کشمکش جانب دین را خواهند گرفت و دموکراسی لیبرال تحقق پیدا نخواهد کرد و اگر برخی از سیاستمداران غرب زده بخواهند با پشتیبانی سیاسی و اقتصادی غرب، بر خلاف خواست مردم، نظام لیبرال دموکراسی را ایجاد کنند، در این صورت میان حاکمیت و مردم جدائی بوجود می‌آید و در نتیجه حاکمیت بدون پشتوانه مردمی، از نظر خارجی وابسته به بیگانگان و از نظر



سال دوم،  
شماره سوم و  
چهارم، بهار و  
تابستان ۱۳۸۵

داخلی به دیکتاتوری و استبداد تبدیل می‌شود. حکومت‌های موجود در اکثر کشورهای اسلامی بهترین شاهد در این زمینه است.

مقالات این شماره به دموکراسی اختصاص دارد، تلاش کردیم این موضوع را از ابعاد گوناگون به بحث بگیریم تا برای خواننده تصویر جامعی از موضوع حاصل آید. مثل همیشه پذیرای انتقادات و پیشنهادهای خوانندگان فرهیخته هستیم.

والسلام / سردبیر

